مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱)

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در آثار مبارکه گاه با عباراتی مواجه می‌شویم که در واقع برگرفته از منابع و مآخذ دیگر است که طلعات مقدّسه صرفاً به نقل آن اکتفا کرده کشف مفاهیم را به عهدۀ خواننده می‌گذارند تا با مراجعه به دیگر آثار نازله یا کتب سالفه به معنای آنها پی ببرد. گاه این موارد به داستانها و تمثیل‌های ذکر شده در کتب عرفا و شعرا باز می‌گردد و گاه به آیات قرآنی یا بیانات حضرت مسیح راجع می‌شود. در این وجیزه سعی می‌شود برخی از این مصطلحات بیان شود. البتّه کثرت آنها به قدری است که در این مختصر نمی‌گنجد و این مشتی از خروار است.

باید بدانیم که جمال مبارک می‌فرمایند جواب جمیع سؤالات در آثار مبارکه داده شده است و باید جُست تا یافت. برای مثال می‌فرمایند، "آنچه سؤال شده و می‌شود جمیع در الواح‌الله از قبل و بعد تلویحاً و تصریحاً نازل." (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص334)

حتّی انتظار دارند که آحاد احبّاء با مطالعه و تدقیق در آثار، جواب سؤالات دیگران را بدهند. ملاحظه بفرمایید، "ای دوستان من، شما چشمه‌های بیان منید و در هر چشمه قطره‌ای از کوثر معانی رحمانی چکیده؛ به بازوی یقین چشمه‌ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما، خود، در امثال این مسائل مسئوله جواب‌های محکمۀ متقنه ظاهر شود. در این ظهور اعظم باید کلّ به علوم و حِکَم ظاهر شوید. چه که کلّ بریّه بل کلّ اشیاء از هبوب لواقح الهیّه در این ایّام لاشبهیّه، علی قدرها، حامل فیوضات ربّانیّه شده‌اند. در غیاهب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستورۀ مکنونه نازل. انشاءالله به بصر الهی در کلماتش نظر فرمایید لِتَعرِفَ ما أرَدتَ..." (اقتدارات، ص100)

لذا بسیاری از اصطلاحاتی که در آثار مبارکه به کار رفته در دیگر آثار توضیح داده شده است و با قدری جستجو می‌توان به آنها پی برد.

**لوح هزار بیتی**

می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء در بدایت جلوس بر مسند میثاق با مخالفت ناقض اکبر مواجه شدند و متأسّفانه بعضی از بزرگان دوران حضرت بهاءالله نیز در شکّ و تردید افتادند و بعضی گوشه عزلت اختیار نمودند. جناب ابوالفضائل مخاطب لوح حضرت عبدالبهآء واقع شدند که در جواب از آن حضرت راجع به مخالفت‌های ناقض اکبر با هیکل مبارک سؤال کرد که لوح هزاربیتی خطاب به ایشان عزّ نزول یافت. جلیل خویی، مخاطب لوح مبارک اشراقات، به جمال بروجردی پیوست و در زمرۀ ناقضان قرار گرفت و مخاطب لوح هزار بیتی دیگری واقع شد. در این لوح اخیر مصطلحاتی به کار رفته که به بررسی دو مورد از آنها پرداخته می‌شود. برای موارد دیگر به سفینه عرفان، دفتر 14، ص388 مراجعه شود.

**"هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد"**

حضرت عبدالبهاء دربارۀ تأثیر عبارت "حسبنا کتاب‌الله" می‌فرمایند، "خليفۀ ثانی چون خواست که مبيّن کتاب حضرت امير را مقهور و در زاويهء نسيان محصور نمايد... در مقابل نصّ، يکفنا کتاب الله و حسبنا القرآن گفت ... و مبيّن کتاب، راسخ در علم، حضرت امير را خانه نشين نمود و هر راوی ضعيف را شير گير کرد." (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص265)

این بیان مبارک اشارۀ لطیفی به داستانی است که در فرهنگ دهخدا نقل شده است: "بهرام گور وقتی در شکار خفته‌ای را دید در حوالی قلعه افتاده و کلاغ با منقار چشم او را بر می‌آورد. یقین کرد مرده است. چون معلوم شد از غایت مستی و بیخودی از خود بی‌خبر شده. به نظر بهرام گور شگفت آمده حکم به منع شراب کرد و مدّتی مردم ممنوع بودند الّا در خلوت پنهانی. وقتی کفش‌دوزی زنی گرفت و از ضعف باء او را قوّت تصرّف نبود. برای معالجه قدری شراب کهنه خورد. مقارن این کار از کوچه غوغایی بر آمد. وی نیز بیرون دوید. شیری دید که زنجیر بگسیخته و بیرون آمده و مردم از آن گریزانند. وی از سورت مستی بر شیر حمله کرد مشتی چند بر بناگوش شیر زد و شیر را بگرفت و بداشت تا شیربانان در رسیدند. چون این قصّه به عرض شاه رسید بخندید و کفشگر را بخواست و از راز آگاه شد و به محرمان حضور گفت: شراب نه چندان باید خورد که افتد و کلاغ چشم آدمی را بر آورد، بلکه آن قدر باید خورد که مست و شیرگیر شود و این سخن مَثَل شد و بماند."

**لعن‌الله النّاقة و راکبها و سائقها و قائدها**

حضرت عبدالبهاء در لوح مزبور می‌فرمایند، " اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه اسير و حقير و خانه نشين شد و لعن الله ‌النّاقة و راکبها و قائدها يار دلنشين گشت." (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص264)

کلام مبارک در مقابل عبارتی که به حضرت علی بن ابیطالب مربوط است مطرح شده که حضرتش خانه‌نشین گشت و راکب ناقه یار دلنشین و مطلوب مردم واقع شد. کسی که با خانه‌نشین شده حضرت علی بن ابیطالب مقبولیت یا حدّاقل قدرت یافت معاویه بود که در ماجرای معروف حکمیت بر مسند قدرت جالس شد.

در روایت است که ابوسفیان سوار بر شتر به راهی می‌گذشت که حضرت رسول اکرم شاهد و ناظر بودند. زمام شتر را معاویه در دست داشت و حیوان را هدایت می‌کرد و حنظله نیز از عقب حیوان را می‌راند. حضرت رسول اکرم فرمودند، "لعن الله النّاقة و راکبها و سائقها و قائدها." (یعنی خداوند لعن کند شتر و سوارش و کسی که او را از عقب میراند و کسی که از جلو هدایتش می‌کند.) راویان این کلام و این حکایت، آن را به لعن شدن معاویه توسّط رسول اکرم تعبیر می‌کنند. از آن جمله است مطلبی در کتاب "محو الموهوم و صحو المعلوم" اثر اسدالله موسوی میراسلامی، ص77:

"قیل لسیّد الأنبیاء ان ابا سفیان کان راکباً علی النّاقة و کان لجامها بید معاویة یقودها و کان خلفهم حنظلة یسوق النّاقة. فقال رسول‌الله: «لعن الله النّاقة و راکبها و سائقها و قائدها» و هکذا فقد لعن النّبی الأکرم شخص معاویة... و فی الواقع ان جمیع آیات القرآن المکّیّة الّتی یبلغ عددها حوالی الف آیة و الّتی لعنَت قریش و ذمتهم کانت تشمل معاویة و عمرو بن العاص." (مضمون: به سید انبیاء گفتند که که ابوسفیان سوار بر شتر بود و لگامش در دست معاویه که هدایتش می‌کرد و پشت سر آنها حنظله بود که شتر را به پیش می‌راند. حضرت رسول فرمودند خدا لعن کند ناقه و سوارش و کسی را که آن را به پیش میراند و کسی که هدایتش می‌کند. و به این ترتیب نبی اکرم شخص معاویه را لعن کردند... در واقع جمیع آیات مکّی قرآن که به هزار آیه می‌رسد و آنها که در لعن و ذمّ قریش است، شامل معاویه و عمرو عاص می‌شود."

**الواح مبارکۀ وصایا**

در الواح مبارکۀ وصایا نیز عباراتی نقل شده است که باید به اصل و ریشۀ آنها توجّه داشت. در این عبارت راجع به ناقض اکبر می‌فرمایند، "به سبب این انحراف لاتُحصیٰ به نصّ قاطع الهی ساقط گشت و از شجرۀ مبارکه منفصل شد و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفُسَهُم یظلمون." (ایّام تسعه، ص464)

عبارت عربی که نقل شد در واقع به آیۀ 32 از سورۀ قرآنی فاطر اشاره دارد که در آنها نفوس انسانی را به سه طبقه تقسیم می‌فرماید. "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ" (مضمون: سپس کتاب آسمانی را به بندگان خود که برگزیده بودیمشان به میراث دادیم و از ایشان بعضی ستمکار در حق خویش و بعضی از ایشان میانه‌رو و بعضی از ایشان پیشتاز در نیکوکاری‌ها به اذن الهی است. این همانا فضل بزرگ است.(

در لوح دیگری حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب نیّر می‌فرمایند، "ای ثابت بر پیمان در آیۀ فرقان می‌فرماید، «ثمّ أورثنا الکتاب الّذین اصطفینا مِن عبادنا و منهم ظالم بنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق الی الخیرات.» می‌فرماید که اصطفا نمودیم عباد خود را. امّا بر سه قسمند. قسمی ظالمند بر نفس خود. یعنی با وجودی که اصطفا نمودیم او را خود را از بخشش الهی و فیوضات رحمانی محروم می‌نماید و قسمی دیگر نفوس مقتصده‌اند؛ یعنی در حالت متوسّطه؛ نه در اسفلند و نه در اعلی. بلکه در وسطند. این نفوس از بحر الطاف نصیبی دارند ولی غریق و سیراب نیستند. و قسم ثالث که مسابقت به خیرات نمایند و به اعلی افق ربّ‌الآیات صعود کنند، آیات کبری گردند و مظهر فیوضات عظمی؛ نجوم ساطعه شوند و سُرُج لامعه. پس ای ثابت بر پیمان، جهدی کن و سعیی بنما و همّتی بفرما تا از سابقین الی الخیرات باشی و مظهر موهبت ربّ‌الآیات الباهرات. کوکب روشن گردی و به انوار خضوع و خشوع و عجز و نیاز و انقطاع جهان فانی را آئینۀ عالم باقی کنی." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص440)

ملاحظه می‌فرمایید که حضرت عبدالبهاء در یک عبارت کوتاه معانی عظیمه را مطرح فرمودند که وقتی جمال قدم در کتاب عهدی فرمودند، "قد اصطفینا الاکبر بعد الأعظم"، برای او همان "سابق بالخیرات" را در نظر گرفتند، ولی او خودش را محروم ساخت و مشمول "ظالمٌ بنفسه" شد.

**توحید جعلی**

در الواح وصایا مذکور است که، "مرکز نقض ... بهانۀ توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوس را مشوّش و مسموم نمود." (ایّام تسعه، ص467)

می‌دانیم که ناقض اکبر شایع کرد که حضرت عبدالبهاء ادّعای مظهریت فرموده‌اند و به این ترتیب مشمول آیۀ کتاب "من ادّعی قبل الألْف" شده‌اند و خداوند بر ایشان رحم نخواهد کرد. در واقع این اتّهام را وارد کردند که مرکز میثاق خودشان را در حدّ جمال مبارک دانسته‌اند. در حالی که حضرت عبدالبهاء مکرّراً اعلام فرموده‌اند که بندۀ حضرت بهاءالله هستند.

مقصود از توحید جعلی یعنی یکی و همسان دانستن خود با مظهر ظهور الهی. حضرت ولی امرالله در توقیع مبارک دور بهائی توضیح می‌دهند، "نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و یا سورۀ غصن و سایر الواحی که از یراعۀ حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نازل گشته به هیچ وجه نصّی دیده نمی‌شود که مؤیّد عقیدۀ «وحدت معنوی» حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء باشد و یا حضرت عبدالبهآء را با اَب جلیلش و یا یکی از مظاهر ظهور قبل در یک مقام قرار دهد." (ص66)

و نیز در همان توقیع منیع می‌فرمایند، "هرگاه مرکز عهد و میثاق را با شارع این آئین مقدّس یکی دانیم بالنّتیجه باید مقام حضرت عبدالبهاء را مافوق مقام حضرت باب قرار دهیم و حال آن که عکس این موضوع اصل اساسی این دیانت است ولو آن که هنوز عموم به آن پی نبرده‌اند. داشتن چنین عقیده‌ای مفتریات ناقضین میثاق را که در تمام دورۀ حضرت عبدالبهاء در مسموم ساختن افکار و تخدیش اذهان پیروان باوفای حضت بهاءالله کوشیده‌اند تأیید خواهد نمود." (ص68)

امّا حضرت عبدالبهاء بنفسه المبارک می‌فرمایند:

"هوالابهی یا علی اعلم حقّ الیقین أنّ اسمی عبدالبهاء، و سمتی عبدالبهآء و صفتی عبدالبهآء و لقبی عبدالبهآء و شهرتی عبدالبهآء و حقیقتی عبدالبهآء و کینونتی عبدالبهآء و ذاتیتی عبدالبهاء و سرّی عبدالبهآء و علانیتی عبدالبهآء و ظاهری عبدالبهآء و باطنی عبدالبهآء و اوّلی عبدالبهآء و آخری عبدالبهآء و قلبی عبدالبهآء و روحی عبدالبهآء و فؤادی عبدالبهآء و جسدی عبدالبهآء و بصری عبدالبهآء و سمعی عبدالبهآء و نطقی عبدالبهآء و فکری عبدالبهآء و ذکری عبدالبهآء و حفظی عبدالبهآء و ادراکی عبدالبهآء و مخیّلتی عبدالبهآء و ملکوتی عبدالبهآء و جبروتی عبدالبهآء و ناسوتی عبدالبهآء و لاهوتی عبدالبهآء و هاهوتی عبدالبهآء و کعبتی عبدالبهآء و حلّی عبدالبهآء و حرمی عبدالبهآء و قبلتی عبدالبهآء و منائی عبدالبهآء و عرفاتی عبدالبهآء و مشعری عبدالبهآء و مسجدی‌الحرام عبدالبهآء و مسجدی الأقصی عبدالبهآء و غایتی القصوی عبدالبهآء و سدرتی المنتهی عبدالبهآء و ملاذی عبدالبهآء و ملجئی عبدالبهآء و کهفی عبدالبهآء و حصنی عبدالبهآء و منيتی تسميتی عبد عبدالبها و بغيتی شهرتی رق رق البهاء هذا مذهبی و دينی و مشربی و مخبری واقراری واعترافی کما قال القائل اصم اذا نوديت باسمی و انّنی اذا قيل لی يا عبده لسميع عبدالبها عباس (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبها، شماره ۸۸، ص ١١١)

**ما أنزل الله بها مِن سلطان**

در همان لوح مبارک راجع به ناقض اکبر می‌فرمایند، "باری، این شخص به نصّ الهی به ادنی انحراف ساقط است تا چه رسد به هدم بنیان و نقض عهد و پیمان و تحریف کتاب و القای شبهات و افترای بر عبدالبهاء و ادّعاهای «ما أنزلَ اللهُ بها مِن سلطان» و القای فساد و سعی در سفک دم عبدالبهاء و تفاصیل دیگر که کلّ مطّلعید." (ایّام تسعه، ص478)

عبارت مزبور آیۀ 23 از سورۀ نجم قرآن کریم است. در واقع کلّ آیه اینگونه است: "إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ ۖ وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ" (مضمون: آنها چیزی جز نام‌هایی که شما و پدرانتان نامیده‌اید نیست و خداوند بدان حجّتی فرو نفرستاده است. جز از پندار و خواستۀ دلها پیروی نمی‌کنند و حال آن که به راستی برای آنان از سوی پروردگارشان هدایت آمده است.)

**انسان مانند سیف**

در سایر الواح مبارکه نیز مصطلحاتی موجود است. یکی از آنها تشبیه انسان به سیف یا شمشیر است. شمشیر تا در غلاف است معلوم نیست چوبی است، یا فولادی است، یا از جنس دیگر و آیا بُرّنده است یا خیر. وقتی از غلاف در آید معلوم می‌شود. در کلمات مکنونه جمیع ابناء بشر را به سیف تشبیه می‌فرمایند:

"ای بندۀ من مثَل تو مثل سیف پرجوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند. پس، از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص394)

این که این جوهر چیست که در انسان موجود است و باید آن را بر اهل عالم آشکار سازد، توضیحی در آثار مبارکه داده شده است. در بیانی از جمال قدم مسطور، "به نام خداوند بینا، یا غلامرضا انسان را به مثابۀ سیف مشاهده نما. تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. انشاءالله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد. جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست. نسألُه تعالی بأنّ یوفّقکم علی ما ینبغی لکم فی یوم العزیز البدیع." (آثار قلم اعلی، ج7، ص63)

در مقام دیگر این جوهر را انسانیت می‌دانند. در این که مقام انسان بسیار بلند است شکّی نیست. در لوحی از قلم اعلی نازل، "امروز روزیست بزرگ و مبارک. آنچه در انسان مستور بود امروز ظاهر شده و می‌شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق توجّه نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی‌الرّحمن مشهود. شمس و قمر سمع و بصر؛ انجم او اخلاق منیرۀ مضیئه. مقامش اعلَی المقام و آثارش مربّی امکان." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص179) این بیان مبارک عیناً در کتاب عهدی نقل شده است.

با توجّه به این بیان مبارک، باید کوشید که انسانیت را مجال ظهور و بروزی داد. این است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

"به نام خداوند یکتا، امروز روزی است که باید معرفت و دانایی شخص انسانی در عالم وجود به وجود آید. مَثَل انسان مثل سیف گرانبها است. تا در غلاف مستور است احدی بر خوبی و لطافت و جوهر آن اطّلاع ندارد. چه که مستور است و از ابصار محجوب. انسان هم تا انسانیت او ظاهر نشود، قدرش معلوم نه. از حقّ می‌طلبیم جمیع را از غلاف‌های نفس و هوی بیرون آورد تا جوهر هر یک نزد جوهریان مشهود و واضح گردد. انشاءالله باید جهد نمایید تا به عنایت الهی از رحیق معانی بیاشامید و به افق اعلی ناظر شوید. انّه لهو المقتدر المعطی الکریم." (حدیقۀ عرفان، ص26 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 57، ص87)

**جزای اعمال علّت محرومیت**

در آثار مبارکه به کرّات مشاهده شده است که می‌فرمایندعلّت محرومیت اهل عالم از عرفان مظهر ظهور، اعمال خود آنها است که به غفلت و انهماک آنها در خواب و جهالت منجر شده است. آن را اصطلاحاً "جزای اعمال علّت محرومیت" می‌نامند.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در لیالی و ایّام اهل توحید را ذکر نموده و می‌نماییم و از برای کلّ اتّحاد و اتّفاق می‌طلبیم تا آفاق به نور وفاق منوّر گردد و اهل توحید از سطوت مشرکین محفوظ مانند. الی حین اهل دیار توحید تفکّر ننمودند که سبب و علّت ضعف ایشان و قوّت مشرکین چه بوده. این مظلوم در جمیع احیان اهل امکان را به سبیل مستقیم الهی دعوت نموده و ذکر نموده آنچه را که سبب علوّ و سموّ اهل توحید بوده؛ ولکن آذان ممنوع و ابصار محروم. جزای اعمال اکثری را از فضل الهی و رحمت رحمانی دور نموده. از حق می‌طلبیم نائمین را از نفحات آگاهی بیدار فرماید و غافلین را از کوثر دانایی محروم نفرماید تا کلّ به او راجع شوند و مسألت نمایند آنچه را که سبب عزّت و قوّت و ارتفاع است. اوست مقتدری که به یک کلمه ذلّت را به عزّت و فقر را به ثروت و جهل را به حکمت تبدیل فرماید." (آیات الهی، ج2، ص98)

در این شکّی نیست که هر کس بتواند با انقطاع از ماسِوَی الله به حقّ توجّه کند، او اهل توحید حقیقی است و مادون از آن محروم. جمال قدم می‌فرمایند، "امروز هر نفسی به افق اعلی توجّه نمود او از اهل توحید حقیقی لدی الله مذکور و مسطور. چه که این یوم مبارک به حقّ وحده منسوب است و در کتب قبل و بعد به یوم‌الله موسوم و مذکور. جمیع عالم از برای عرفان این امر اعظم خلق شده‌اند. ولکن جزای اعمال کلّ را منع نمود و محروم ساخت مگر نفوسی که ید قدرت ایشان را اخذ نمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید." (آثار قلم اعلی، ج5، ص113)

در واقع شب و روز به امید ظهور موعود هستند و بعد به علّت اعمال ناشایستی که مرتکب می‌شوند هنگام ظهور موعود خود را محروم می‌نمایند. این است که از قلم اعلی نازل شده: "هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد به سیوف بغضا شهیدش نمودند. جزا در یوم جزا این بود و از این، مقام اعمال ظاهر و مشهود. الی حین اهل توحید بر ذلّت وارده آگاه نه که سبب چیست و علّت چه. اقوی الأحزاب بودند و حال اضعف الاحزاب مشاهده می‌شوند. قوّت به ضعف و ثروت به فقر و عزّت به ذلّت و ربح به خسارت تبدیل شد. لعمرالله کلّ از جزای اعمال بوده و هست. حال، به مثابۀ قارون، در هر حین به اندازۀ یک اندازه به زمین فرو می‌روند و شاعر نیستند." (مجموعه اشراقات، ص280)

**میراث مرغوب لا عِدلَ لَه**

در کتاب عهدی حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در خزائن توکّل و تفویض از برای ورّاث میراث مرغوب لا عِدلَ له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص399)

اگرچه در قرن بدیع حضرت ولی امرالله بیانی دارند که (در صفحه 642) اینگونه ترجمه شده است، "عهد و میثاق الهی و میراث مرغوب لا عِدلَ له که شارع امر اعز ابهی به صرف فضل و کرم به اهل عالم عنایت فرمود، به وجود مرکز منصوص، حضرت عبدالبهاء، اکمال پذیرفت و این دُرّ ثمین و نور مبین در صدف میثاق به اشدّ اشراق جلوه نمود"، امّا توجّه به سایر آثار مبارکه نشان می‌دهد که ملکوت الهی که بر وجه ارض تأسیس شده باید میراث مرغوب لا عِدلَ له باشد. زیرا آن را برای ورّاث گذاشته‌اند. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "هزاران از چنین نفوس (اشاره به "بسیاری از دانایان و هوشمندان عالم" که در سطور قبل از آن آمده است)... در پس پرده متردّد و منتظر تا ببینند ورّاث ملکوت با این میراث مرغوب لا عِدلَ له چه خواهند کرد و تا چه حدّی در تحقّق آمال و مآربشان فائز و مظفّر خواهند شد..." (توقیعات مبارکه 1922-1926، ص162)

در توقیع دیگری (همان مأخذ، ص197) خطاب به احبّای ایران در 24 سپتامبر 1924، می‌فرمایند، "ملائکۀ مقرّبین در فردوس برین زبان به وصف و ثنایتان گشودند که هزار آفرین بر شما چه که در بحبوحۀ بلا حصن بهاء را محافظه نمودید و از میراث مرغوب لا عِدل له قسمتی بی‌زوال برداشتید."

شش سال بعد از صعود حضرت عبدالبهاء خطاب به احبّای شرق می‌فرمایند، "ای مستمعان، از مدّعیان حبّ مرکز عهد و پیمان ... وقت آن است نظر را به تأثیرات این خطاب مستطاب در انفس و ارواح برگزیدگان حضرت ربّ‌الارباب متوجّه سازیم و به اثرات و نتائج آخرین دعوت و وصیت آن مولای حنون پی بریم و ثمرات حاصله را در عملیات و اجراآت و مشروعات و تأسیسات نمایندگانش در این عالم ادنی دریابیم و بپیماییم تا معلوم و واضح گردد که در این سنین ستّه ورّاث ملکوت به چه نحو و تا چه حدّی در صیانت و تجلیل و اشتهار و استحکام میراث مرغوب لا عدل له موفّق و مفتخر گشته‌اند." (توقیعات مبارکه 1927-1939، ص52)

در توقیع مبارک رضوان 89 خطاب به احبّای شرق می‌فرمایند، "از نصوص صریحۀ قاطعۀ الهیّه انحراف نورزیم و در مخاصمات و مناقشات و مجادلات احزاب ادنی مداخله‌ای را جائز ندانیم؛ با اغراض مشتهیّۀ نفسیّه این پیام الهی را آلوده و ننگین نگردانیم و میراث مرغوب لا عِدل له را به زخارف این دنیای دنیّه مبادله ننماییم." (توقیعات مبارکه 1927-1939، ص273)

و سرانجام این بیان مبارک مولای حنون کاملاً تثبیت می‌فرماید که حضرت عبدالبهاء نیز در زمرۀ ورّاث ملکوت بودند و در حفظ این میراث مرغوب کوشیدند: "جمال ابهی ... به اصبع اقتدار نهالی بی‌همال در مزرعۀ جهان بنشاند و به سیف حکمت و بیان از هجوم دشمنان محافظه فرمود و به امطار بلایای لاتُحصی نهال امرش را سقایت کرد و به حرارت محبّت بی‌منتهایش بپرورانید؛ به دم اطهر شهدایش اصلش را قوّت و طراوت بخشید و به اعمال پسندیدۀ پیروانش فرعش را به برگ و شکوفه بیاراست. در عالم ادنی شجرۀ مبارکه را محکم و استوار فرمود و به ملأ اعلی مظفّر و منصور بشتافت. کِشت گرانبهایش را به کفّ کفایت دهقان حقیقی، مولای توانا، حضرت عبدالبهآء بسپرد و به ثمرات کلّیه وعده داد. آن مربّی الهی سی سال متمادیاً میراث مرغوب را به دل و جهان حراست نمود و در آغوش محبّت و حصن حمایت خویش از آفات گوناگون مصون داشت..." (توقیعات مبارکه 1922-1926، ص252)

**جزیرۀ خضرا**

در آثار مبارکه عبارت "جزیرۀ خضرا" به شکل‌های متفاوتی ذکر شده است. امّا این که آیا اشاره به مکان واحدی است یا خبر باید محلّ بررسی واقع شود. طبق شواهد موجود یقیناً به نقاط مختلفی اشاره دارند.

**اوّل – مقام روحانی** یکی از معروف‌ترین بیانات حضرت بهاءالله که ذکر جزیرۀخضرا در آن رفته در لوح مبارک اشراقات (مجموعه اشراقات، ص72) دربارۀ امانت است که بعداً در لوح مبارک طرازات (همان، ص152) عیناً تکرار شد. بعدها در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی (ص100) نیز نقل شد.

جمال مبارک در وصف جزیرۀ خضرا در بیان مزبور می‌فرمایند، "إنّا قصدنا یوماً من الایّام جزیرتنا الخضراء. فلمّا وَرَدنا رأینا أنهارها جاریة و اشجارها ملتفّةً و کانتِ الشّمس تلعب فی خلال الأشجار. توجّهنا الی الیمین رأینا ما لایتحرّک القلم علی ذکره و ذکر ما شاهدَت عینُ مولی الوری فی ذاک المقام الألطف الأشرف المبارک الأعلی..." (مجموعه اشراقات، ص152)

وقتی در این باب از حضرت ولی امرالله سؤال شد که مقصود از جزیرۀ خضرا در باین فوق چیست، هیکل مبارک فرمودند، "در یک مقام تعبیرات روحانی است در ذکر مقام امانت." (یادنامه مصباح منیر، ص239)

در سجن اعظم واقعه‌ای رخ داد. یعنی نزاعی بین اصحاب در گرفت و آن که مقصّر بود در عریضه‌ای به ساحت اقدس اظهار مظلومیت نمود. (مائدۀ آسمانی، ج4، ص228) در جواب او لوحی نازل شد که در آن یکی از مراحل سفر روحانی را جزیرۀ خضرا ذکر فرموده‌اند. این مراحل را به صورت حکایتی نقل فرموده‌اند که در طیّ آن اصحاب و احباب خود را از مقرّبان می‌دانند امّا قادر به طیّ مراحل سفر روحانی نیستند. عین لوح مبارک نقل می‌شود:

"حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهميد که که ميگويد و چه ميگويد تاللّه لو عرفتم و علمتم ما ورآء ستر الکبريآء من اسرار ربّکم العليّ الاعلی لفديتم بانفسکم حبّاً للّه مالک الاسمآء. باری قاصد معهود حکايتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بوديم و محبوب آفاق بقصد جبل‌ها بيرون تشريف بردند و بعجز تمام از مدّعيان محبّت رجا فرمودند که اين سفر و هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسان است و لکن در باطن شديد و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بمحنت و اضطرار لايحصی مکنون عرض خود مبريد و زحمت بر خود مدهيد و بگذاريد تا بنفس خود هجرت نمايم، آنچه کلمات محبّت آميز و شفقت انگيز بود تلويحاً و تصريحاً فرمودند مفيد نيفتاد. اين بنده و جمعی بادّعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهيم و مقصودی جز وجه محبوب نداريم بگمان خود معتکف و از نصح و يقين دوست غافل عزم سفر نموديم و با طلعت محبوب هم سفر و هم سير گشتيم. قدری که باديه پيموديم نار حبّ مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نموديم حسنات را سيّئات شمرديم و سيّئات را عين حسنات دانستيم تا آنکه وارد جزيره خضرا شديم. فلک الهی در آن ارض روحانی بر جوديّ امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بيدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بوديم گاهی مجتمع و گاهی متفرّق و گاهی بحُبّ و گاهی بغفلت ايّام و ليالی بسر ميبرديم سلسبيل بيان در کلّ احيان از کوثر فَم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غير موجود هر روز بر وهم و گمان افزوديم و از توجّه به حق کاستيم و با اين احوال غير مرضيّه و شئونات غير لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شديم که از احوال خود هم غفلت نموديم و در جميع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مي‌نموديم. بعضی از ما متحيّر که اگر احاطه علميّه الهيّه موجود چگونه ميشود با اين افعال رديّه مقبول شويم بالاخره حقّ را غافل و خود را عاقل و عالم شمرديم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نموديم اتبعناه بالمَنِّ و الأَذی. و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدّداً کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشديم و متنبّه نگشتيم که علّت منع چيست و سبب چه مرّةً اخری هجرت نموديم و با حضرت مقصود باديه ها پيموديم تا آنکه وارد ارض اخری شديم و با دوست در يک محل آرميديم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتيم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شديم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حيا از هم دريد و حال محبوبرا در محلّی حبس نموده‌ايم و در کلّ حين از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوّه بر او دريغ نمي‌داريم چه که محبوس و مسجون و فريدش يافته‌ايم." (مجموعه اقتدارات، ص254-257)

این معنی را در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء نیز می‌توان مشاهده کرد که محلّ اشراق طلعت ابهی را "جزیرۀ خضرا" نامیده‌اند: "الحمدلله الّذی جعل مرکز اشراقه و مطلع انواره و افق آثاره و مرکز اسراره الافق الأعلی و ملکوته الأبهی و جنّته المأوی و جزیرته الخضراء و معمورته الجابلقا و مدینته الجابرصا فأشرقَت شمسُ الحقیقة من ذلک الافق المنیر و طلع و لاح و باح انواره علی آفاق العالمین. هذا هو الکنز الأخفی..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص208)

در همان لوح مبارک (ص209) می‌فرمایند، "التّحیة و الثّناء علی الهیکل النّورانی و المظهر الرّحمانی و الغائب الجسمانی الّذی ظهر من الجزیرة الخضراء و رجع الی حظیرةالقدس فی غیب الإمکان عند الظّهور و الخفاء."

**دوم – ارض اقدس** جمال مبارک دربارۀ شخصی به نام جواد "الّذی فاز بتبلیغ امر ربّک المقتدر القدیر" می‌فرمایند، "قد فاز ذکره و ثنائه بالإصغاء فی هذا المقام الّذی سمّی بالافق الأعلی فی کتاب الأسماء و بالغایة القصوی فی الجزیرة الخضراء و بسماء هذه السّماء من قلمی الأبهی و بالسّجن الأعظم فی ملکوت الإنشاء. إنّ ربّه الرّحمن لهو العلیم الخبیر." (آیات بیّنات، ص202)

حضرت عبدالهاء در بیانی در توصیف حکمت سرگونی جمال قدم می‌فرمایند، "... بقعۀ مبارک چگونه اریکۀ جمال محمود می‌شد؛ طور سینا چگونه لمعۀ نورا می‌دید؛ شعلۀ ظهور چگونه زینت طور می‌گشت؛ ارض مقدّس چگونه موطن جمال منزّه می‌شد؛ وادی طُوی چگونه بقعۀ بهراء می‌گشت و محلّ خلع نعلین موسی می‌شد. نفحات قدس چگونه در وادی مقدّس منتشر می‌شد؛ شمیم نسیم حدائق ابهی مشام اهل جزیرۀ خضرا را چگونه معطّر می‌نمود وعده‌ها انبیا و بشارات اصفیا و نویدهای مظاهر احدیّه به این بقعۀ مبارکه چگونه تحقّق می‌نمود؛ شجرۀ انیست چگونه غرس می‌شد و علم میثاق چگونه بلند می‌گشت و جام عهد الست چگونه سرمست می‌نمود. این فیوضات و برکات اسباب ظهور و بروزش به حسب ظاهر استکبار جهلاء و تعرّض بلهاء و تعنّت ثقلاء و تشدّد ظلماء" بود. (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص228)

**سوم – مازندران** در تاریخ نبیل اشارتی هست که "جناب ملّا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمّامۀ حضرت باب را که مخصوص جناب ملّا حسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلی به شما فرمودند که این عمّامۀ سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش موکب خود برافراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدّوس به جزیرةالخضراء توجّه کنید و از این به بعد به نام جدید سیّد علی خوانده خواهید شد. ملّا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارک را انجام داد و یک فرسخ از شهر دور شده عمّامۀ حضرت اعلی را بر سر گذاشت و علم سیاه را برافراشت؛ پیروان خویش را جمع کرد و بر اسب سوار شده همه به جانب جزیرة الخضراء عزیمت نمودند. عدّۀ همراهان آن بزرگوار دویست و دو نفر بودند که همه با کمال شجاعت و دلیری با آن جناب همراه شدند." (ص 328)

**چهارم – بدشت** جناب فاضل مازندرانی به نقل از تاریخ نبیل مرقوم داشته‌اند، "... باری چون یوم به این منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیرةالخضراء نازل شده، می‌رویم تا آن حضرت را در کشتن دجّال نصرت نماییم، یقین نمودند که جزیرۀ خضراء همین بدشت و حضرت عیسی آن حضرت بود که بر آنها و ارد شد. بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقالید برای حصول استعداد نفوس لأجل شریعت باقیۀ ربّ‌الارباب حاصل گردید واز بدشت به مازندران عزیمت نمودند." (ظهورالحق، ج3، ص111)

**پنجم – اقلیم نور** حضرت عبدالبهاء به وطن جمال مبارک اشارتی دارند که اقلیم نور است و شاید به طور اعم به مازندران اشارت داشته باشند. مناجاتی است به اعزاز آقا سیّد محمّدرضا از بقیةالسّیف واقعۀ طبرسی (یادنامۀ مصباح منیر، ص239، پاورقی). هیکل مبارک می‌فرمایند، "لکن یا الهی کلّما شمّ رائحة الرّوضة الغنّا و الحدیقة الغلباء انتعش منه الرّوح و تجدّد له الحیاة فرجع الی وطن جمالک الأبهی و تزود برکة من حدیقتک الغنّا مستبشراً ببشارة کبری معتمداً علی نشر آیاتک فی الجزیرة الخضراء موطن جمالک الأبهی. فاستبشر الأحبّاء یا محبوبی برجوعه الی تلک الأنحاء و زادوا انجذاباً الی ملکوتک الأبهی و اشتعالاً بالنّار الموقدة فی سدرة سیناء" (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص170)

**ششم – ادرنه** جمال مبارک بالصّراحه می‌فرمایند، "ارض الّتی سمّیناه من قبل بالجزیرة الخضراء و مِن بعد بارض السّرّ..." (آثار قلم اعلی، ج1، ص417)

در لوحی که ذیل "مقامات روحانی" درج گردید، عبارت "قدری که بادیه پیمودیم نار حبّ مخمود و جمال شوق محجوب تا آن که از آن مقام تجاوز نمودیم. حسنات را سیّئات شمردیم و سیّئات را عین حسنات دانستیم تا آن که واردجزیرۀ خضراء شدیم. فُلک الهی در آن ارض روحانی بر جودیّ امر مستوی گشت و بعد به مراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم" می‌تواند به مرحلۀ اوّل سرگونی که به ادرنه واصل شدند اشارتی داشته باشد.

**هفتم – باغ رضوان عکّا** جناب بالیوزی در باب باغ رضوان عکّا مرقوم داشته‌اند، "بالاخره پس از مدّت‌های طولانی، جمال اقدس ابهی محیط سخت عکّا و کسانی را که هنوز نسبت به ایشان خصومت می‌ورزیدند در پشت سر نهادند. مزرعه که در فضای زیبای خارج شهر قرار داشت، پس از مدّت‌های مدید با منظرۀ تپّه‌ها و ماهور در سمت شرق و دریا که چندان از غرب آن دور نبود، جایگزین مناظر نامطبوع و اصوات ناهنجار دوران سجن مبارک در داخل حصارهای آن شهر پرجمعیت گردید. به فرمودۀ حضرت ولی امرالله این محلّ و همچنین باغ نعمین که جزیرۀ کوچکی بود در وسط رودخانه و در سمت شرقی شهر قرار داشت و به نام باغ رضوان موسوم گردید و هیکل مبارک آن را به اورشلیم جدید و جزیرتنا الخضراء موسوم فرمودند جزو اماکن مورد توجّه هیکل اطهر در هنگام تفرّج بودند." (بهاءالله شمس حقیقت، ص458)

حضرت ولی امرالله در توضیح عبارت لوح اشراقات در باب امانت که در بالا نقل شد، در جواب جناب بدیع‌الله صمیمی که از معنی جزیرتنا الخضرا سؤال کرده بود در توقیع مورّخ 29 دسامبر 1930 می‌فرمایند، "در یک مقام مقصود باغ رضوان است." (یادنامه مصباح منیر، ص239)

بی‌مناسبت نیست که گوشه‌ای از خاطرات خانم والرا آلن، از فارسان امر حضرت بهاءالله، دربارۀ باغ رضوان نقل شود:

"موقعی که با اتومبیل از شهر عکّا به باغ رضوان می‌رفتیم، دکتر حکیم و لروی آیوآس از رویدادهای مرکز جهانی، که در زمان ارتباط ایشان با توسعۀ اراضی مقدّسه رخ داده بود داستانها تعریف می‌کردند که بسیار جالب بود... باغ رضوان، که حضرت بهاءالله آن را «جزیرتنا الخضراء» تسمیه فرموده‌اند، در واقع جزیره‌ای کوچک در وسط رودخانه است؛ از درختان انار، نارنگی و انواع درختان میوۀ دیگر پوشیده شده است. حقیقتاً قطعه‌ای از فردوس است و موقعی که در کنار چشمۀ آب زلال می‌نشینی و در خیابان‌هایی راه می‌روی که می‌دانی موطئ اقدام جمال مبارک بوده و سعی می‌کنی احساسی را دریابی که شخصی مدّت نُه ماه محبوس در میان حصار سجن داشته است؛ آن زمان در هر برگ، گل و قطرۀ آبی زیبایی بیشتری را مشاهده می‌کنی." (Haifa Impressions, Pilgrim Notes by Valera Allen)